

آن عظمت می‌گوید: با این مردم مشورت کن، به اینها شخصیت بده، بدانند که مسؤولیت دارند، این یک اصل اسلامی است؛ یعنی همه مردم از خانه، زندگی و واحدها باید با هم در کارشان مشورت کنند.

گزارشگر: محمدباقر محمدی‌منور

خداباوری و فهم علمی درباره ذهن

روبرت اودی / انشاءالله رحمتی

اطلاعات: ش ۲۴۳۶۱، ۱۳۸۷/۹/۲۳

از جمله مسائل حوزه اندیشه دینی، که در دنیای امروز فراوان مورد بحث قرار گرفته، رابطه علم و دین است. رابطه میان دین و علم، دیرزمانی به خصوص از چارلز داروین به این سو، از دغدغه‌های اصلی فلسفه دین بوده است. این رابطه اجزای بسیاری دارد. ولی مهم‌ترینشان، ممکن است مباحث مرتبط با مفهوم ذهن باشد. بهترین روش این است که برای هر اصطلاح مبنایی، توصیفی مقدماتی ارائه شود تا به کمک آن بتوان مهم‌ترین مباحث فلسفی مربوط به مسأله را مورد بحث قرار داد. خدایباوری از همان نوعی است که در مسیحیت، یهودیت و اسلام تشریح شده و حول محور خدا، به عنوان آفریدگار عالم مطلق، قادر مطلق، خیرخواه مطلق جهان متمرکز است. خدا، در خدایباوری غربی، معیار تعبیری فلسفی است و بنابراین مفهوم خدا، یک مفهوم دینی که ریشه در کتاب آسمانی یا نهاد دینی روزمره داشته باشد، نیست. تصور سنتی از خداوند به عنوان آفریدگار عالم، هم در منابع مربوط به مسأله ما محوریت دارد و هم تصویری است که خدایباوران عادی با تأمل در لوازم تصور در آغاز بسیط‌تر خویش از خدا، به راحتی به آن می‌رسند. این نظریه‌پردازی بر آن است تا توصیفی از پدیدارهای تجربه، نه فقط از پدیدارهای مادی، بلکه از پدیدارهای روانی نیز، عرضه کند و در پی توصیفی است که از نیروی تبیین و پیش‌بینی برخوردار و به نحوی با استفاده از مشاهده، یا آزمایش، آزمون‌پذیر باشد. فقط در صورتی به فهم پدیدارهایی، چون پدیدارهای رفتار بشری می‌رسیم که بتوانیم آنها را، بر مبنای حالات یا فرایندهای مبنایی پیش‌بینی کنیم. خدایباوری غربی معیار، تقریری پرمایه از خدایباوری است که نه فقط صفاتی دامنه‌دار، بلکه به تبع همین، دو صفت ذهنی توأمان، علم و اختیار را نیز به خدا نسبت می‌دهد. در نظر بسیاری از کسانی که فهمی از علم تجربی دارند، نظریات این علم توصیفی، از پدیدارها عرضه می‌کنند که از نیروی تبیین و پیش‌بینی برخوردار است، حوادث را به اعتبار نقش‌های علی‌شان تصویر می‌کند و عموماً آنها را تحت قالب‌هایی به تصویر می‌کشد که می‌شود بر مبنای حالات یا فرایندهای مبنایی، تبیینشان کرد. حالات و فرایندهایی از آن دست که مستلزم آرای‌ها، جنبش‌ها و نیروها در میان ذرات اولیه است. با مبنا قرار دادن این

تصور نسبتاً پرمایه از علم تجربی، در کنار تصویری همان‌قدر پرمایه از خدا باوری، می‌توان چندین مسأله مبرم یا دیرپا را که حول رابطه میان تصورات دینی و علمی دربارهٔ ذهن مطرح است را مورد بحث قرار داد. نخستین مطلبی که باید بیان داشت، این است که نه روان‌شناسان و نه دانشمندان زیست‌شناس علاقه‌مند به ذهن، هیچ یک نیازی به قبول جوهری که بتوان آن را ذهن یا نفس نامید، ندارند. بلکه تعبیر ذهن و این‌که فلانی ذهن خوبی دارد، نوعی گفتار دربارهٔ افراد انسان و خصوصیات نفسانی‌شان مانند اندیشیدن، شمرده می‌شود. در یک شخص دارای نگرش علمی، چیزی که انگیزهٔ نظریه این همانی مغز و ذهن واقع می‌شود، تمایل وی به تلقی شخص بشر به عنوان یک دستگاه فیزیکی است. با صرف تلقی هر خصوصیت ذهنی، به عنوان یک خصوصیت مغزی، می‌توان با آن تمایل همراه شد. نظریه این همانی، با تصویری ماده‌گرایانه از عالم کاملاً همراه می‌شود و ظاهراً به نوبهٔ خود، با جهان‌بینی علمی نیز کاملاً همراه است. از طرفی هر چند مابعدالطبیعه دانان ماده‌گرا می‌خواهند، هر امر واقعی را مادی بدانند، این هدف ذاتی علم تجربی نیست. علم تجربی، ماهیت و حقیقت ریاضیات را مسلم فرض می‌کند؛ به جای آن‌که در صدد تبیین آن باشد و ظاهراً هیچ تعهدی به محدود ساختن ذرات فرضی آن به صرف آنهایی که حقیقتاً ذوات مادی شمرده شده‌اند، ندارد. قائلان به خصوصیات ذهنی (یعنی کسانی که خصوصیات ذهنی مانند اندیشیدن و احساس کردن را واقعی می‌دانند) در پاسخ خواهند گفت؛ بدیهی است که خصوصیات ذهنی از این نیرو و برخورد دارند. بیشتر فیلسوفان دارای نگرش علمی که خویش را فیزیکی‌لیست می‌شمارند، بدان قائل نیستند. دو مورد از تصورات دربارهٔ امور ذهنی از این قرار است:

۱. رفتارگرایی فلسفی، به بیان تقریبی دیدگاهی است قائل به این‌که خصوصیات ذهنی، خصوصیات رفتاری‌اند؛ ۲. ماده‌گرایی حذفی، به بیان تقریبی دیدگاهی است مبنی بر این‌که هیچ خصوصیت ذهنی وجود ندارد و بنابراین اصطلاحات حاکی از امور ذهنی بیانگر فرض‌هایی کاذبند. دیدگاهی که مشکلات رفتارگرایی و نظریه همانی را ندارد؛ دیدگاه کارکردگرایی است. کارکردگرایی به بیان تقریبی، نظریه‌ای است مبنی بر این‌که خصوصیات ذهنی را، باید بر مبنای پاره‌ای روابط درون داد و برون داد، فهمید. گویی خصوصیات ذهنی را باید بر حسب نقششان تعریف کرد، نه بر حسب نوع صفتی که دارند یا به حسب نوع مواد اولیه‌ای که مقوم یا تشکیل دهندهٔ آنهاست.

بر طبق این دیدگاه، یک شخص فقط خصوصیات فیزیکی و کارکردی دارد و خصوصیات را باید بر حسب روابط میان خصوصیات فیزیکی تعریف کرد. کارکردگرایی باید معتقد باشد که هیچ چیز نیست تا بتواند درد بکشد، هیچ خصوصیت ذاتی تجربه از این دست وجود ندارد؛ زیرا سخن گفتن از تجربه به معنای سخن از وساطت میان درون دادها و برون دادها، است و این وساطت هیچ خصوصیت یا ماهیت ذاتی ندارد. به اعتقاد دکارت، پدیده‌های ذهنی

به پدیده‌های فیزیکی وابسته‌اند، حتی اگر نیروی علی بر دیگر پدیده‌های فیزیکی نیز داشته باشند. ممکن است با تأمل در چنین امکانی به این فرضیه برسیم که در نهایت یا باید با یک راز عمیق، در ماده‌گرایی غیر تقلیلی به سر برد یا از میان تقریری از نظریه این همانی و تقریری از ثنویت جوهری یکی را اختیار کرد. خداباوری غربی، معیار حول محور یک خدای شخص‌دار متمرکز است، خدایی که برخوردار از مجموعه‌ای از صفات ذهنی است. کسانی که از منظر دینی، سخن از ذهن الهی به میان می‌آورند، ذهن را هم هویت با خدا نمی‌دانند، بلکه آن را ذاتی خدا می‌شمرند و در سه مطلب، قابل طرح است:

۱. خدا می‌تواند به خواست خویش هر جزئی از عالم را به حرکت درآورد، همان‌طور که ما به خواست خویش اعضایمان را حرکت می‌دهیم.

۲. خدا به جایگاه هر جزء عالم، علم حضوری دارد، همان‌طور که ما چنین علمی به جایگاه برخی از اعضایمان داریم.

۳. تا آنجا که خداوند تجاربی دارد، ممکن است کل عالم در ذهن الهی به شیوه‌ای شبیه به یک شیوه ادراکی، تجربه شود؛ در دایره انتخاب‌های اصلی، اولاً شخصی که هم جذب خدا باوری شده و هم جذب یک جهان‌بینی علمی و در عین حال ناتوان از هماهنگ ساختن آنهاست، می‌تواند لادری‌گری پیشه کند، یعنی به خدا باوری معتقد باشد، صرفاً به عنوان فرضیه‌ای که شایسته تأمل قاعده‌مند است و قابلیت و اکنش‌های مشخصی را در زندگی روزمره آدمی دارد. ثانیاً می‌تواند با موضع مورد علاقه خویش، در فلسفه ذهن نیز، همین برخورد را داشته باشد؛ یعنی درباره آن لادری باشد و در عین حال خدا باوری خویش را صادق بداند. ثالثاً می‌تواند نامعرفتی‌گرایی را برگزیند، که به بیان تقریبی، دیدگاهی است مبنی بر این که زبان دین، بیان احساس است نه بیان واقع. به این معنا که تصویری از عالم و توصیه‌هایی درباره زندگی بشر ارائه می‌کند، ولی نمی‌گوید که واقعیت در حاق ذات خود چگونه است. در اینجا وظیفه ما هماهنگ ساختن رویکردهای دینی با باورهای علمی است، نه هماهنگ کردن دو مجموعه از عقاید که محتویات ظاهراً ناسازگاری دارند. از سوی دیگر حاکمیت الهی نیز تضمینی است بر این که جست‌وجوی حقیقت، می‌تواند نتایج ارجمندی به بار بیاورد. تصور بر این است که پیوند نزدیک میان حیات فیزیکی شخص و حیات ذهنی او به ویژه استقلال مادر هدایت رفتارمان، احتمالاً جلوه‌ای است از فاعلیت به معنایی که در مورد حاکمیت الهی بر عالم صدق می‌کند. برای کسانی که این شیوه را در پیش می‌گیرند، نتایج علی می‌تواند تجدید نظرهایی در الاهیات، به همراه داشته باشد، کما این که الاهیات نیز می‌تواند به فرضیات علمی یا تغییراتی در مسیر علم منجر شود. افراد مختلف با الاهیات‌ها و فلسفه علم‌های مختلف، مسیرهای گوناگون در پیش خواهند گرفت، ولی سازگاری میان این دو جهان‌بینی روشن است و زمینه‌های ممکن برای تعامل هماهنگ میان آنها، فراوان است.

گزارش‌گر: محمدباقر محمدی‌منور